

مقدمه

هنر یکی از مهم‌ترین ارکان زندگی بشری است و فرهنگ و تمدن انسان را نمی‌توان بدون آن تصور کرد، زیرا بدون هنر زندگی انسان مبدل به زشتی می‌شود و طبیعت انسان از روی سرشت یا زشتی تنافر دارد.

حکمای قدیم معتقد بوده‌اند که هستی مبتنی بر سه اصل است، یعنی حقیقت، خیر و جمال و این امر مبتنی بر این اصل است که انسان به جهت داشتن سه قوه الهی از دیگر موجودات ممتاز می‌شود، یکی قوه عالمه، دیگر قوه عامله و سدیگر قوه مبدعه. غایت قوه عالمه، کشف یا شناخت حقیقت است. غایت قوه عامله، اراده یا فعل خیر و کمال قوه مبدعه و غایت آن، آفرینش امر زیبا یا به سخن دیگر، خلق زیبایی و جمال است.

اما باید توجه داشت که خلق یا آفرینش زیبایی با دو عامل دیگر که برشمردیم، یعنی خیر و حقیقت، ارتباط ذاتی دارد، به سخن ساده‌تر هیچ حقیقتی بدون زیبایی و هیچ امر زیبایی بدون حقیقت متصور نیست و به همین جهت افلاطون، الهه زیبایی را شکوه و تجلی حقیقت دانسته است. در زبان فارسی هم هنر

در اصل به معنای کمال و آفرینش کمال است. این سخن بدین معنی است که کمال و جمال دو وجه از يك حقیقت است. کمال، باطن جمال و جمال، وجه بیرونی و ظاهر کمال است. کلمهٔ حَسَن و مشتقات آن که در قرآن مجید به جای جمال مورد استفاده قرار گرفته است، هر دو معنی کمال و جمال را در بر می‌گیرد.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد در تفسیر معنای زیبایی، سخت اهمیت دارد، این است که در جهان بینی سنتی، زیبایی فقط به زیبایی حسی محدود نمی‌شود. در غرب امروز، معنای زیبایی فقط با زیبایی حسی گره خورده است. خود کلمهٔ استتیک (aesthetics) که امروزه در غرب مترادف با زیبایی شناسی به کار می‌رود، در اصل از کلمهٔ یونانی aesthesis به معنای حس یا ادراک حسی است و بنا بر این از قرن هجدهم تا کنون در مغرب زمین از زیبایی، زیبایی حسی اراده می‌شود، یعنی آنچه به حواس، مانند چشم و گوش، زیبایمی آید. اما در جهان بینی دینی، سنتی و الهی گرچه زیبایی حسی هم جلوه‌ای از زیبایی مطلق است، اما زیبایی معنوی، جمال نفسانی و روحانی هم در واقع زیباست و حتی بیشتر از زیبایی حسی، از حقیقت زیبایی بهره‌مندی دارد. اما هنر زیبایی در عالم، چه زیبایی حسی یا معنوی و روحانی فقط جلوه‌ای از زیبایی مطلق است و آن زیبایی مطلق جز خداوند نیست که در عین حال حقیقت مطلق و خیر مطلق است و این سه اصل وجود در ذات او وحدت می‌یابد.

قبلاً به این نکته اشاره رفت که هنر یکی از ارکان مهم زندگی انسان و یکی از مظاهر برجستهٔ فرهنگ و تمدن اوست. اصلاً هنر بهترین راه و روش برای بیان حکمت معنوی است و این اصل در تمدن گذشتهٔ ما به خوبی مشهود است که در آن همهٔ جنبه‌های زندگی انسان از خانه، کوچه، مسجد و بازار گرفته تا ساده‌ترین ابزارهای مورد استفادهٔ روزمره، با هنر ارتباط داشته است.

به گفتهٔ تیتوس بور کهارت، دانشمند و هنرشناس معروف غرب، یکی از آسان‌ترین روشها برای شناختن اسلام و فرهنگ آن، مطالعه و بررسی هنر اسلامی است که در آن حقیقت و واقعیت اسلام، به بهترین وجهی مجال بروز و

ظهور یافته است. فریتهوف شوآن، عارف و مفسر کبیر حکمت خالده در جهان معاصر، در این باره و نیز در مقایسه بین هنر مدرن و هنر سنتی اظهار داشته است که در جهان مدرن که در آن تکنولوژی و نه هنر به معنای سنتی کلمه غلبه دارد، زشتی به صورت يك اصل و قاعده در آمده است. در جهان مدرن، زیبایی ای که هنرمند در صدد ابداع آن است، امری عرضی و اتفاقی است، در حالی که در جهان بینی سنتی، اساس و اصل، زیبایی است و زشتی، امری عرضی و اتفاقی است.

هنر سنتی، با امر قدسی ارتباط دارد، زیرا حضور الهی را تداعی می کند و بیانی مطمئن از حقایق الهی است. هنر سنتی، جلوه ای از جمال الهی است که در سراسر هستی تجلی یافته است. از سوی دیگر هنر معنوی، موجب تذکر و شهود حقایق است و چون از نفس مطمئنه برخاسته است، طمأنینه و سکون و آرامش نفس را در پی دارد و موجب اضطراب و تشویش و آشفتگی نفس نمی شود. در يك کلمه، هنر سنتی بهترین و بزرگترین پشتوانه زندگی دینی و حیات معنوی است.

فاضل ارجمند جناب آقای مجتبی مطهری، فرزند بر و مند فیلسوف فرزانه و شهید عالی قدر، مرحوم استاد مرتضی مطهری، اعلیٰ... مقامه الشریف از دیرباز به مسأله هنر قدسی و جایگاه و اهمیت آن در جهان بینی و فرهنگ دینی عنایت داشته اند و علاوه بر آثار والد ماجد خویش، کتب و مقالات فراوانی را در این زمینه مطالعه کرده اند و با توجه به اینکه کتاب مدونی به زبان فارسی درباره هنر دینی به نحو عام و هنر قدسی به نحو خاص وجود ندارد، کتاب حاضر را باید گامی مهم در این زمینه تلقی کرد که بسیاری از مباحث و مسائل مربوط به هنر قدسی و هنر دینی را در بر می گیرد. کتاب حاضر را به دانش پژوهان به ویژه دانشجویان و پژوهندگان هنر توصیه کرده، توفیق روز افزون نویسنده محترم را در راهی که در پیش گرفته اند، آرزو می کنم.

بمنه و کرمه

غلامرضا اعوانی

اول فروردین ماه هشتاد و پنج

دیباچه

عصر ما عصر تجدید میثاق با حضرت حق است که ناچار در هنر امروز و فردای ما تجلی یافت هنری که بدین تجدید عهد تعلق ندارد و آئینه آن نیست نه شایسته فرهنگ دینی ما است و نه سزاوار سرزمین الهی ما حتی در خور فرهنگ و هنر انسانی نیز نیست به قول حافظ اینجا تن ضعیف و دل خسته می خرنند.

خاصه ایران الهی و اسلامی که حال به خاطر روح قدسی حضرت روح الله (ره) و دم مسیحیائی او، نهضت انبیائیش امروزه ام القری مسلمانان شده است و توجه جهانیان را به این مرز و بوم جلب کرده است.

انقلاب ما نیز، انقلاب فرهنگی است احیاء تفکر و فرهنگ الهی و بازگشت به فرهنگ و تمدن و هنر اسلامی است.

هنر قدسی

هنر قدسی هنری است متعالی و اسرار آمیز و حالتی اکسیر دارد و نام آن از کلمه قدوس که از اسماء الحسنی است، اخذ شده است. این هنر مانند الماسی

درخشنده در میان هنر سنتی می درخشد. هنر قدسی طبق پژوهشهای بورکهارت و شوان از لحاظ معرفتی و مبانی حکمی الهام گرفته از حکمت ذوقی و اشراقی بویژه حکمت متعالیه صدر المتألهین و عرفان محی الدین عربی است. هنرمند قدسی بر اثر سیر و سلوک عرفانی و تزکیه نفس و در نتیجه دریافت شهودی و درونی از حق در عین پیوستن به حق و ادراک لقاء الهی قدم به مرحله فنا می گذارد. در همین حال است که هستی خویش را احساس نمی کند زیرا خویش را فانی در معشوق کرده است به قول مولانا در دیباچه مثنوی:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
هنرمند قدسی از آن جهت که خود و هستی را مظهر و جلوه و آئینه ذات حق می بیند لذا هنر و سبک او چیزی جز ظهور و تجلی اسماء حق و انعکاس صور خیال مجرد و روحانی و آئینه‌ای برای مراتب برتر هستی و یا تجلی انوار حقایق برتر و متعالی نیست و صوری روحانی نیز که در نفس قدسی هنرمند متمثل می شود تمثیل حقایق برتر و اعلی و منعکس کردن آن در عالم حس نیست...

البته لازم به یادآوری است که درک هنر قدسی - ادبیات عرفانی بویژه عرفان حافظ و مولانا بدون معرفت به حکمت ذوقی، بویژه حکمت متعالیه و عرفان ابن عربی میسر نیست. هنر دینی از بهترین موضوعات و معارف در کلام جدید است که همچون عرفان و ادبیات عرفانی تاریخ اسلام و تاریخ تمدن و هنر و حکمت الهی و توحید می تواند ما را به شناخت دقیق فرهنگ و تمدن دینی و سر آن راهنمایی کند.

در سفری که همراه برادرم دکتر علی در تابستان ۸۳ به کانادا داشتم در دیدار با یکی از اساتید برجسته و پیش کسوت دانشکده الهیات دانشگاه تورنتو، وقتی از وی سؤال شد شما که در زمینه ادیان و عرفان و تمدن و هنر شرقی و اسلامی سالها به مطالعه و پژوهش اشتغال دارید در فرهنگ دینی اسلام چه چیز نظر شما را جلب کرده و یا دقیقاً تحت تأثیر آن قرار گرفتید؟ در پاسخ به سه موضوع مهم اشاره کرد:

الف- پیوند میان دین و عقل در اسلام، ب- اندیشه توحید و وحدت وجود، ج- هنر دینی.

سبک هنری

اگر سبک و اثر هنری را مظهر و تجلی روح هنرمند بدانیم که پرده از رنگ رخسار سر درون هنرمند برمی دارد و صور خیال هنرمند را نیز آئینه‌ای برای تمثیل بخشیدن صورت و بیان و یا قالب هنری در عالم حس، بنابر ضرب المثل حکیمانه فارسی «از کوزه همان تراود که در اوست» شکل و سبک و یا زبان و بیان در هنر چیزی جز اثر و جلوه نفس هنرمند در عالم خارج نیست لذا هنر جدید یا هنر مدرن، را که سیر تاریخی آن از رنسانس تا امروز ادامه دارد، حدیث و خبر نفس زمینی انسان دانست از آن جهت که در جستجوی بهشت زمینی است با همه جذابیت و زیبایی ظاهری مظهر و تجلی وجه فانی (نفسانی) از وجود انسانی است نه وجه باقی (ملکوتی) هنر مدرن بر عواطف و صور خیالات نفسانی و خلاقیت‌های ذهنی مبتنی است (ذهنی Subjective) ^۱ سبک و بیان هنر جدید (مدرن) نیز بر اساس همین معنی طراحی شده است. در عین اینکه هنر امروز با معنی هنر در فرهنگ و تمدن انسانی و ادب فارسی نیز همخوانی ندارد از آن جهت که نفس هنر همواره با معنی اخلاقی و انسانی استوار است.



باری نگارنده در طول تحصیل در رشته الهیات و فرهنگ تمدن و هنر اسلامی دانشگاه تهران همواره به خاطر ذوق عرفانی و علاقه خاص به حکمت ذوقی، عرفان، ریاضت نفسانی و ذوق هنری به موضوع هنر دینی (قدسی) کشش و

۱. سوبجکتیو از کلمه سوژه به معنی موضوعیت در ادراک و شناسایی است و در اصطلاح موضوعیت ذهنی یا نفسانی، عاطفی که مبتنی بر خلاقیت‌های فردی و تفکرات و مفاهیم ذهنی و یا احساسات درونی است.

ذوق داشته است، از همان دوران به مطالعه و پژوهش در این باره پرداخته، و یادداشتهایی ذوقی و علمی نیز تهیه می کرده است تا اینکه عنایات الهی شامل این بنده گشت و موضوع رسالهٔ اینجانب «هنر قدسی» تعیین شد.

لذا اصل این نوشتار در رساله‌ای به نام هنر قدسی بوده است که غیر از اینکه حاصل ذوق و مطالعه و پژوهش باشد بن مایه آن بر خاسته از افاضات - تقریرات - هدایت‌های درسی حکیم وارسته و استاد گرانمایه جناب دکتر غلامرضا اعوانی در انجمن حکمت و فلسفه در سالهای ۷۸ و ۷۹ است که خود نیز سالها در زمینه هنر دینی به پژوهش و تحقیق اشتغال داشتند و مقالات و آثار نفیس در این زمینه از خود به یادگار گذاشته‌اند.

از پروردگار یکتا مسئلت دارم که حضرت استاد که از ذخائر فرهنگی و دانشگاهی کشور، و از چهره‌های ماندگار این سرزمین است سلامتی و طول عمر عنایت فرماید و توفیق بیشتری به ایشان در احیاء فرهنگ و حکمت و هنر این مرزوبوم بنماید. و در عالم عقبی نیز به ایشان اجر و پاداشی شایسته عطا نماید. و حقیر را نیز قدر دان زحمات خالصانه آن عزیز فرزانه قرار دهد.

درباره کتاب هنر قدسی

الف - کتاب صرفاً جنبهٔ علمی یا حکمت ذوقی ندارد بلکه نوشته‌ای توصیفی، ادبی، عرفانی و شهودی نیز هست که قصدش ارائه تصویری دقیق از سیمای هنر قدسی است که از هفت بخش تنظیم شده است، شاید در نگاه ابتدایی، بخشهای کتاب هر کدام مبحثی مستقل به شمار آید اما با نگاهی از سر تأمل و دقت، ما را از چگونگی پیوند این بخشها با یکدیگر و با بخش‌هایی کتاب آگاه می‌سازد.

ب - در عین حال نگارنده این نوشته را چنانکه حضرت استاد در مقدمه اشاره نموده‌اند گامی مهم در معرفی و شناساندن هنر قدسی می‌داند، و به این نکته واقف است که هنر قدسی و مسائل آن باز جای تحقیق و پژوهش گسترده دارد در چند

اساتید گرانقدری چون بور کهارت و شوان و استاد دانشمند دکتر سیدحسین نصر و استاد گرانقدر جناب دکتر اعوانی در این موضوع پژوهشهای ارزنده‌ای^۱ کرده‌اند.

ج- هر بخش از یک یا چند فصل تشکیل شده است لازم است به پی‌نوشت هر بخش نیز در پایان آن توجه شود. رجوع به این پاورقی‌ها ما را در هضم دقیق‌تر متن یاری می‌کند و یا احیاناً به ابهاماتی که به عنوان سؤال در ذهن کنجکاو خواننده مطرح می‌شود، پاسخ می‌دهد.

د- در بخش آخر که بخش ویژگیهای هنر قدسی است علاوه بر پی‌نوشت‌ها به پاورقی خود صفحه‌ها که با علامت ستاره یا شماره بر روی متن مشخص شده نیز توجه شود.

این پی‌نوشت‌ها نیز از خواننده نکته سنج و باهوش ابهام‌زدایی می‌نماید و برای معرفت دقیق‌تر هنر قدسی و معرفی منبع برای اثبات معدودی از اصول و مبانی آن مفید است.

از اساتید و پژوهشگران برجسته حکمت و هنر تقاضا دارم اگر نکته یا نکاتی ارزنده به نظرشان می‌رسد، از طریق انجمن حکمت و فلسفه به نگارنده اطلاع دهند تا ان شاء الله در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرد.

از مساعدت و همیاری همسر من نیز سپاسگزارم. از کارکنان انتشارات محترم اطلاعات، که برای نشر این کتاب نهایت لطف و محبت را مبنول داشته‌اند، قدردانی می‌کنم: سعیشان مأجور باد.

سخن نهایی

در پایان از خداوند منان عاجزانه می‌خواهم که نفس اینجانب را خالص

۱. لازم به یادآوری است که استاد ارجمند آقای دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی نیز در موضوع هنر دینی مقالات علمی و پژوهشی ارزنده‌ای دارند.

گرداند و این اثر ناچیز را از بنده نیازمند بپذیرد. و نیز این نوشته بتواند در ذهن پژوهندگان هنر از هنر دینی ترسیم روشنی بنماید و نوعی خودآگاهی و الهام و معرفت باطنی نسبت به این هنر در باطن خواننده جستجوگر و باهوش بوجود آورد.

بمنه و کرمه

مجتبی مطهری (الهامی)

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

وَلَا تُدْرِكُهُ
الْأَبْصَارُ
وَلَا يَحِيطُ بِهَا
الْعِلْمُ
وَلَا يَشْفَعُ
عِنْدَهُ
شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَمَا
خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُ
بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا
شَاءَ وَسِعَتْ
كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ
حِفْظُهُمْ يَوْمَ
يُنزَلُ السَّمَوَاتُ
مُطَوِّجَاتٍ

بخش اول

گوهر هنر

تأملی در تعریف هنر

هنر یکی از بارزترین جلوه‌های اسرار آمیز فرهنگ و تمدن انسانی است، که همواره بر حیات انسانی سایه افکنده است؛ هر جا کاوشهای تاریخ تمدن و باستان‌شناسی، نشانی از تمدن و فرهنگ بشری و تجلیات آن کشف می‌کند، در هر سرزمینی که تمدنی به عرصه ظهور می‌رسد، آثار و مظاهر گوناگون هنری، اعجاب پژوهشگران تاریخ تمدن و هنر را برانگیخته است و رموز ناپیدای آن، حکیمان را به اندیشه واداشته است. يك محقق تاریخ هنر با مطالعه در آثار هنری و جلوه‌های آن سیمای روشنی از تمدن و فرهنگ بشری در سرزمینهای گذشته به نمایش می‌گذارد. هنر از اسرار آفرینش و حیات فرهنگی انسان است که زمینه پژوهش بیشتری را به وسیله اندیشمندان علوم انسانی «می‌طلبد».

در تاریخ فرهنگ و هنر انسانی معنی هنر با نوعی الهام و اشراق همراه بوده است که گاه عقل و ادراك انسانی از درك سر آن عاجز است و این موضوع نمایانگر این نکته است که هنر بیشتر با جان پاك هنرمند و یا سبك بیان او پیوند دارد - نه با

صورت‌های ذهنی و خیالی او.

هنر در فرهنگ ایران

کالبد هنر و ادبیات به خاطر انسی که با فرهنگ الهی و سنتی دارد جلوه و نمود معنوی و انسانی یافته است. این دریافت از هنر در ادبیات فارسی^۱ و عرفانی بویژه در زبان حافظ و مولانا تجلی بارزتری از خود به نمایش گذارده است. چنانچه از این غزل حافظ نوع پیش وی را در مورد هنر می‌توان دریافت:

قلندران طریقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

و یا نگاه ملای رومی را درباره هنر از این شعر او درک کرد:

خود هنردان، دیدن آتش عیان نی گپ دلّ علی النار دُخان

(مثنوی)

از دیدگاه حافظ و مولانا عرفان نوعی علم ذوقی و از مقوله هنر است و هنر نیز نوعی الهام و اشراق و هنرمند نیز از ذوق اشراقی بی بهره نیست.

اغلب اندیشمندان که درباره تعریف هنر به تأمل پرداخته و درباره آن اظهار نظر نموده‌اند، از حل رموز آن فرو مانده‌اند، در واقع غالب این سخنان زیبا و دلنشین درباره هنر که پرده گوش آدمی را نوازش می‌دهد به غیر از ابهام و ادراک ناپذیری آن، از نظر اندیشه در یک فضای محدود سیر می‌کند. زیرا این تعاریف هر کدام از یک زاویه خاص هنر را توصیف کرده‌اند که نوعی بینش خاص را تداعی می‌بخشد که گاه معنی کلی و روشنی از نفس هنر به دست نمی‌دهد. به قول هگل، تعریف هنر اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است.

معنی هنر

البته برای هنر نمی‌توان مانند اشیا و عناصر طبیعی، فرمول یا ضابطه خاص تعیین نمود، و از نظر منطقی جنس و فصل و حد و رسم آن را ترسیم کرد، و تعریف

علمی از آن ارائه داد. از جهت اینکه هنر امری معنوی است و در نفس آن نوعی اشراق و شهود نهفته است.

توضیح اینکه: در جهان هستی امور معنوی قابل تعریف منطقی نیست البته برای درک امور ذوقی و روحی نیازی نیست که از آنها تعریف روشنی داشته باشیم. آنچه مهم است درک و کشف ذوقی و وجدانی هنر و یادریافت بی واسطه از گوهر آن است نه تعریف انتزاعی و منطقی از آن، این موضوع صرفاً به هنر و زیبایی^۲ محدود نمی شود بلکه بسیاری از معانی بسیط و مجرد چون وجود، حکمت، علم، عرفان، ادب، محبت، عدالت، رانیز در بر می گیرد. از این امور نمی توان تعریفی حقیقی ارائه نمود زیرا این تعاریف در محدوده و قالب علوم می گنجد^۳ و امور شهودی و ذوقی را شامل نمی شود، به همین خاطر است که ذات هنر در دنیای امروز، هنوز به عنوان پدیده‌ای اسرار آمیز در ابهام مانده و تعریف گویایی از آن ارائه نگشته است. گویی هنر چونان قله‌ای است دست نیافتنی که هر چه برای سلوک به آن تلاش به عمل می آید انسان کمتر به کشف بطون آن، دسترسی پیدا می کند.

اکنون به ارزیابی پاره‌ای از تعاریف درباره هنر مبادرت می نمایم هر چند در نگاه ابتدایی این (جملات) جذاب و دلنشین به نظر می رسد اما با نظر دقیق تر ملاحظه می نمایم که در میان این تعاریف هیچگونه انسجام و هماهنگی وجود ندارد.

تعریف هنر از زبان اندیشمندان

- الف. هنر، انعکاس تخیل و تصور هنرمند است.^۴
 ب. هنر، آفرینش زیبایی است به نیروی دانایی.^۵
 پ. هنر، گزارش و ترجمه‌ای است از روح هنرمند.^۶
 ث. هنر، دعوتی است به سوی سعادت. (شیلر)^۷
 ج. عنوان هنر را بایستی به چیزهایی اعطا نمود که با آزادی به وجود

آمده‌اند. (امانوئل کانت)^۸

چ. هنر، گل زندگی است و هنرمند دوستدار واقعی بشر.^۹

ح. هنر، فعالیتی است طبیعی در قلمرو حیوانیت و از امیال جنسی سرچشمه گرفته است. (اسپنسر انگلیسی)^{۱۰}

خ. هنر، لذت و شوری است که عینیت یافته است.^{۱۱}

د. هنر، تشبیهی از جهان است که ما از آن لذت می‌بریم.^{۱۲}

ذ. هنر، بیان آرمانی است که هنرمند توانسته در قلمرو آن، به اشیاء صورت تجسمی بخشد.^{۱۳}

ر. هنر، کوششی است برای ایجاد زیبایی و عالم ایده‌آل.^{۱۴}

ز. هنر، شکل دادن به تجارب انسان است که ما بدان می‌نگریم و از آن لذت می‌بریم.^{۱۵}

ژ. هنر، نوعی شهود خداست در ظهور جمال. (کروچه)^{۱۶*}

ذکر این نکته مهم است که برای درک و دریافت يك شیء لزومی ندارد که از آن تعریف دقیقی ارائه دهیم. زیرا بسیاری از حالات و کیفیات روانی خود را از طریق وجدان درونی درک می‌نماییم، در حالی که قادر نیستیم از آن توصیف مشخصی به نمایش بگذاریم. امروزه این مسأله در فلسفه غرب نیز مطرح است که دریافت حقیقت و گوهر يك شیء از طریق جان میسر است نه از طریق تصورات و مفاهیم ذهنی. در واقع برای پی بردن به نفس هستی هر شیء به نوعی درک شهودی و تجربه درونی نیازمندیم. این سخن لئوناردو داوینچی نقاش و آرشیتکت برجسته ایتالیایی معروف است که هنرمند باید جانش را پاك و زلال نماید تا درونش زیبا شود و جان شفاف و زیبا جز زیبایی نمی‌بیند و جز زیبا نمی‌آفریند هنر نیز در ذات

* نقل از کتاب درسی / تاریخ هنر اسلامی (پاییز ۱۳۵۵) به نقل از کتاب تاریخ عمومی هنرها / مصور

علینقی وزیری، ج ۱، ص ۱.

خویش بی نیاز از جان هنرمند نیست.^{۱۷} چنانکه به قول غزالی: «علم از عالم جدا نیست».

تولستوی و هنر

به نظر می‌رسد تولستوی متفکر روسی بیش از دیگران در معنای هنر به تأمل و دقت نظر پرداخته و نظریه نسبتاً دقیقی در این باره ارائه نموده است. از نظر او «هنر فعالیتی است انسانی و آن عبارت است از اینکه انسان آگاهانه و به یاری علایم ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال دهد و به طوری که آنها نیز آن احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی و خیالی که هنرمند گذشته است بگذرند. هنر وسیله کسب لذت نیست بلکه وسیله ارتباط با انسانهاست برای سیر به سوی سعادت فرد و جامعه انسانی».^{۱۸}

در تعریف تولستوی از هنر به سه نکته اساسی اشاره شده است: الف. عامل خود آگاهی، ب. عامل انسانیت، ج. عامل هدفمند بودن. این سه رازمانی که با یکدیگر در نظر بگیریم جلوه نازل یک هنر سنتی را عرضه می‌کند که می‌توان آن را هنر انسانی به شمار آورد. از مجموعه اندیشه‌های تولستوی درباره هنر، این گونه به دست می‌آید که وی نفس هنر حقیقی را الهی و انسانی می‌داند، هر چند توصیف وی از هنر، صورتی متعالی و قدسی از آن ترسیم نمی‌کند.^{۱۹} غیر از آن وی با ذکر هدفمند بودن در تعریف هنر برای هنر نوعی غایت و مقصد قائل است و هنر و سیر نهایی آن را برای زندگی انسانی می‌داند.

تعریف بندیتو کروچه

در میان تعریفهایی که از هنر از زبان متفکران غربی صورت گرفته است تعریف «بندیتو کروچه» پژوهشگر ایتالیایی به نفس هنر نزدیکتر است. وی ماهیت هنر را نوعی شهود می‌داند که در حقیقت تجربه‌ای درونی برای کشف جمال الهی است.

عشق به حسن و جمال از فطرت الهی انسان سرچشمه می‌گیرد که پژوهش‌های روان‌شناسان امروز از آن به حس زیبایی و جمال دوستی در روح انسان، نام می‌برند. این حس زیبایی ذاتی است این نمود زیبا که برای انسان زیبا جلوه می‌کند باز تاب حس درونی است به قول مولانا:

آوازه جمالت از جان خود شنیدم چون باد و آب و آتش در عشق تو دویدم
اندر جمال یوسف گر دستها بریدند دستی به جام ما بر بنگر چه‌ها بریدیم
و در واقع در این تعریف رشته‌های هنری مانند آبی شفاف و زلال اند که از طور شهود سرچشمه می‌گیرند و به طور خوش‌آهنگ در دشتهای سخن و صوت و خط و رنگ و اصوات و یا اشکال هندسی جاری می‌شوند و به قول مولانا «تشنگان را آب حیات بخشند و جسمها را جان». در چنین حالی است که هنر انعکاس زیبایی از آفرینندگی شراب و شهود است.

تعریف اقبال لاهوری

در میان متفکران شرقی از مهمترین تعاریف در مورد هنر سخن علامه اقبال لاهوری است که به قول شکیب ارسلان‌وی از بزرگترین متفکرانی است که فرهنگ اسلامی در طی چند قرن به خود دیده است. اقبال در تعریف هنر می‌گوید: «مقصود از هنر، اکتساب حرارت و نشاط ابدی است. ملتها نمی‌توانند بدون معجزه قیام کنند. هنری که خاصیت عصای موسی (ع) و یا دم عیسی (ع) در آن نباشد چه فایده‌ای بر آن مترتب خواهد بود. این سخن وی از آنجا نشأت می‌گیرد که وی فلسفه حیات را در شور و نشاط و سیر حرکت به جانب لقاء الهی می‌داند.^{۲۰} از نظر اقبال «مقصود از علم و فلسفه کشف حقیقت است و هدف از هنر، تجلی و تمثیل حقیقت است.»

به هر حال توصیف اقبال از هنر، هنر دینی و سنتی را تداعی می‌نماید و با تحقیقات امروز در مورد هنر دینی قرابت نزدیک دارد.

نگاهی به تعریف تولستوی از هنر

در میان تعریف‌هایی که از هنر صورت گرفته، توصیف تولستوی متفکر برجسته روسی در میان تعاریف هنر دارای ظرافت و عمق و دقت خاصی است. نکته مهمی که در این تعریف وجود دارد این است که تولستوی به زبان و طرز بیان در هنر نیز توجه نموده است. دیگر اینکه وی از تجربه در وجدان هنرمند یاد می‌نماید که نوعی دریافت شهودی و ذوقی را به خاطر می‌آورد و شرقیها در هنر از آن به سلوک باطنی و غریبها به تجربه درونی یاد می‌کنند.^{۲۱} در اینجا نکته مهمی وجود دارد و آن اینکه نوعی همدلی میان هنر و عرفان مشاهده می‌شود. اگر نظریه محی‌الدین عربی در عرفان را به خاطر آوریم: «عرفا نمی‌توانند احساسات و تجارب خویش را مستقیماً به دیگران انتقال دهند و تنها از طریق زبان راز و رمز، تجربه‌ها، و احساسات خویش را منتقل می‌نمایند». حال سخن او را با سخن تولستوی در مورد هنر در کنار هم قرار دهیم، نوعی پیوند میان هنر و عرفان مشاهده می‌نماییم و نیز هم‌زبانی در میان آن دو، و اینکه زبان هنر و عرفان زبان رمز گونه است.^{۲۲}

سخن نهایی در تعریف هنر

به نظر ما نفس و ذات هنر مانند: علم، ادب، هنر، حکمت، اخلاق از آن جهت که امری ذوقی و وجدانی یا شهودی است با جان هنرمند پیوند دقیق دارد و نیز از آنجا که هنر به قطب درون ذاتی انسان باز می‌گردد. بازگشت به علم حضوری می‌نماید نه علم حصولی، لذا قابل تعریف علمی نیست. اگر مسائل تجربه حسی علم‌گرایی، حس‌گرایی و پوزیتیویسم، که بعد از رنسانس و در قرن جدید در جهان غرب ارائه شد و بر اندیشه‌های شرقیان نیز اثر گذاشت بشر را در دام خویش افسون نمی‌کرد انسان به قطب ذاتی و درونی معرفت امروزه توجه دقیق‌تری می‌نمود و اسرار بیشتری را در جهان هستی کشف می‌کرد. اصولاً مسائل هنری و زیبایی تنها يك پدیده عینی و خارجی نیست بلکه احساس زیبایی و درك نمود زیبایی در فطرت

درونی و جمال دوستی آدمی نهفته است و صرفاً به جهان بیرونی باز نمی‌گردد یعنی (به قطب درون ذاتی زیبایی ارتباط پیدا می‌کند. بدین معنی که اصل هنر و زیبایی در درون ماست، نه در صورت فیزیکی و ساختمان خارجی هنر).

هنر مبتنی بر نوعی علم و معرفت باطنی است که سرچشمه‌ای آسمانی دارد. هنر که زیبایی است و آفرینندگی، با نوعی خودآگاهی عرفانی و شهود درونی پیوند خورده است. انسان هنرمند با درک این شهود تمام عالم را شهود می‌نماید. در درون هنرمند پنجره‌ای به سوی جمال و کمال لایزال حق و روزنه‌ای برای دیدن نفس پدیده‌های زیبای هستی باز شده به همان صورتی که ذات حق جهان را می‌بیند هنرمند آنچه را در جمال هستی شهود می‌نماید، با زبان و قالب هنر، بیان می‌دارد. لذا هنر، تجلی و تمثیل نفس زیبایی و جمیل حق است به بیان دیگر گوهر هنر تجلی شیدایی و مظهر زیبایی جان هنرمند است نسبت به جمال حق. الهام و زیبایی و خیال باطنی جان مایه هنر است. هنر، ظهور و جلوه جان پاک و زیبای هنرمند است که در آثار و سبک هنری انعکاس یافته است. و زبان هنری مانند زبان عرفان جنبه سمبولیک دارد. هنر، لطیف‌ترین و ظریفترین تجلی ادراک هنرمند و جلوه تمثیل و تجلی صور جهان عینی است که تشعشع یافته از عوالم برتر هستی و خیال برتر هنرمند است. لذا نفس هنر در عالیترین جلوه و ظهور خویش نوعی تجلی است که نشأت گرفته از تجلی جمال حق و صورت زیبای او در جان و خیال هنرمند است. انسان خود نیز آینه شفاف و جلوه زیبای تمام نمای حق است و به صورتی خداگونه آفریده شده^{۲۳} لذا هنر، عطیه‌ای است الهی و آسمانی در باطن انسان و از جایگاهی خاص برخوردار است. این احساس و مرتبه خیال هنرمند بر اساس مبنای معرفتی حکمت ذوقی، عرفان و نظام زیبای هستی استوار است.^{۲۴} به قول حافظ:

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
 حضرت حق با توجه به نگهداشت جانب حرمت و قدر و بهای هنر و توجه

به مبانی حکمت اشراقی و متعالیه هنر است که خبر از ظهور جان مایه هنر در تمام جلوه‌های آفرینش می‌دهد، لذا هر گونه آسان‌گیری در معنای هنر، و هبوط آن از عالم پاک به عالم خاک، گناهی نابخشودنی است و این گوهر هنر امانتی الهی است نزد انسان که بایستی به حضرت دوست باز گردد. به قول حافظ:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم
(دیوان حافظ)

پی‌نوشت‌ها

۱. سعدی، شاعر بزرگ فارسی می‌سراید: از نفس پرور، هنر پروری نیاید. فرهنگ دهخدا، حرف ه، تهران ۱۳۴۷.
۲. چنانچه زیبایی مانند هنر قابل تعریف نیست از نظر حکمت انسانی نفس زیبایی نیز قابل توصیف است و نه تعریف. فلسفه اخلاق، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۳.
۳. از این نوشته نباید چنین تصور شود که ما علم منطق را مفید نمی‌دانیم و یا به قیاس و استدلال منطقی ارجحی نمی‌نهیم مقصود این است که علم و بینش هنر در غایت امری حضوری و شهودی است و به علم حضوری باز می‌گردد نه علم حصولی، ذوق و ادراک و خیال در هنر پس از گذر از مراحل حسی و خیالی و گذر از طبیعت و پرواز در افق برتر حس و خیال نوعی تجلی و تمثیل در روح هنرمند است هنر از نظر منطقی ذاتاً قابل تعریف نیست بلکه قابل توصیف است نظریاتی که در مورد معنی و نفس هنر ارائه شده جنبه توصیف دارد. در ظرف منطقی و حد و رسم آن به طور دقیق نمی‌گنجد، لذا مقصود ما نقد است نه نفی این تعاریف برای هستی‌تعریفی وجود ندارد و آن را فقط با علم شهودی و احساس درونی می‌توان دریافت این همان «حقیقت وجود» است که جهان را پوشانیده است البته ما گاهی «مفهوم وجود» را فقط در ذهن می‌یابیم ولی آن را نباید با حقیقت وجود خارجی اشتباه کرد زیرا احکام این دو متفاوت است: در مورد نفس هنر نیز عین همین تمثیل وجود دارد گاه مفهوم هنر را در ذهن می‌یابیم اما ذات و نفس هنر که جهان را فرا گرفته است چیز دیگری است و با فطرت ذوقی و زیبایی انسان که جنبه شهودی دارد پیوند دارد.
۴. این نوع از هنر بر اساس تخیل استوار است و علاوه بر اینکه تعریف به اخص است در این توصیف از هنر، ترسیم دقیق نشده است و صرفاً مستلزم تخیل هنری هنرمند است.
۵. در این تعریف نیز نوعی ابهام وجود دارد اینکه هنر، آفرینش زیبایی به نیروی دانایی است تعریف کلی است که به جنبه معرفتی هنر نیز توجه شده در عین حال توصیف جامع و دقیق از هنر نیست.